

حکم تملیک

کیفیت اجرای احکام حقوقی در باب ششم قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ذی‌القعده ۱۳۲۹ و قسمت‌های یازدهم و دوازدهم قانون تسریع محاکمات مصوب ۱۳۰۹ شمسی پیش‌بینی شده است.

بموجب قوانین مزبور پس از ابلاغ اجرائیه و توقیف اموال مدیون اقدامات لازم از ترتیب صورت و ارزیابی و غیره بوسیله دایره اجرا بعمل می‌آید.

و برطبق ماده ۶۹۰ قانون اصول محاکمات حقوقی بعد از انقضای مدت ۲ ماه از توقیف مال - اگر مدیون دین خود را ادا نکند با اطلاع مدعی‌العموم و رضایت داین عین مال توقیف شده را بقدر طلب بقیمتی که تقدیم شده بداین می‌دهند.

و اگر داین راضی نشد که از عین بردارد مقداری از مال توقیف شده بترتیب مقرر در قانون باندازه طلب داین بفروش رسیده طلب داین تأدیه می‌شود.

و هرگاه مال توقیف شده قابل تجزیه نباشد تمام آن فروخته شده و معادل طلب و این تأدیه و بقیه بصاحب مال مسترد می‌شود.

در زمینه اجرای این ماده معمولاً دایره اجرا گزارشی از جریان پرونده تنظیم و بانضمام تقاضای کتبی محکوم‌له که از عین مال باو داده شود بدادگاهی که دایره اجرا تحت نظارت این دادگاه اجرای حکم را عهده‌دار می‌باشد تسلیم می‌دارد.

دادگاه مزبور در صورتیکه اقدامات دایره اجرا را صحیح و با موازین قانونی منطبق بداند عین مال توقیف شده را بقدر طلب بقیمتی که تقویم شده بداین واگذار می‌کند تصمیم دادگاه در این خصوص بداین ومدیون ابلاغ می‌شود و اگر مورد واگذاری ملک باشد یک نسخه از این تصمیم ضمیمه پرونده تلقی می‌گردد تا ملک مدیون بنام داین در دفاتر مربوطه ثبت شود.

در مورد اسناد لازم‌الاجرا هم که اجرای ثبت امور اجرائی را عهده‌دار است چنانچه اموال بدهکار در توقیف باشد پس از ارزیابی و انجام تشریفات لازم اگر کسی خریدار نباشد با رضایت طلبکار قسمتی از مال توقیف شده را بقدر طلب بستانکار و بقیمتی که تقویم شده بطلبکار واگذار مینمایند.

و اگر مورد توقیف ملک باشد سند واگذاری آن در دفاتر اسناد رسمی تنظیم و چنانچه مدیون برای امضاء سند حاضر نشود مدیر اجرای ثبت بقائم مقامی مدیون سند واگذاری را امضاء مینماید و باین ترتیب ملک مدیون بملکیت داین مستقر می‌شود.

حکم تملیک

ذکر این مقدمه برای توجه بجریان کار در دوائر اجرائی است ولی موضوع مقاله بحث پیرامون این مسئله است که تصمیم دادگاه درواگذاری عین مال مدیون بداین حکم قضائی بمعنی و مفهوم احکام محاکم دادگستری است یا تصمیم مزبور در تعقیب عملیات اجرائی و تکمیل آن اتخاذ میشود و از تصمیمات اداری دادگاه محسوب است؟ ثمره اختلاف این است که در صورت اول حکم دادگاه برطبق قانون آئین دادرسی مدنی قابل اعتراض و پژوهش و فرجام بوده و قبل از قطعیت قابل اجرا نمیشد و در صورت دوم تصمیم مزبور از تصمیمات اداری دادگاه است و قابل اعتراض و پژوهش و فرجام نخواهد بود.

برای صحت نظریه اول چنین استدلال میشود که تشخیص حقانیت داین در استفاده از عین مال و انتزاع ملک از ملکیت مدیون و استقرار آن بملکیت و این امری ماهوی است و رسیدگی بصحت و سقم اقدامات دایره اجرا از کیفیت ابلاغ اخطاریه ها و ترتیب صورت و ارزیابی و غیره از امور قضائی محسوب است.

و همانطور که اگر شخص ثالثی نسبت بمال توقیف شده ادعای حقی نماید دادگاه با رعایت ماده ۷۲۹ قانون اصول محاکمات حقوقی شخص ثالث و داین و مدیون را احضار و بدعوی مالکیت رسیدگی و حکم صادر میکند درمورد تقاضای محکوم له دایره بواگذاری عین مال مدیون باو هم پرونده اجرائی بررسی میشود و با رسیدگی قضائی و تشخیص صحت اقدامات اجرائی حکم ماهوی برواگذاری عین مال مدیون بداین صادر میگردد و این حکم از حیث قطعیت و قابل اجرا بودن تابع مقررات آئین دادرسی مدنی است.

راجع بصحت نظریه دوم چنین استدلال میگردد که اقدامات اداری مأمورین اجرا برای وصول محکوم به از مدیون است و دایره اجرا که طبق قانون اصول تشکیلات دادگستری تحت نظارت دادگاه انجام وظیفه مینماید نتیجه اقدامات خود را از آن لحاظ بدادگاه گزارش میدهد تا نسبت با اقدامات اجرائی اعمال نظارت شود.

و چون اقدامات مأمورین اجرا اقدامات اداری میباشد لذا اعمال نظارت دادگاه نسبت بعملیات اداری مأمورین اجرا هم بالتبع جنبه اداری داشته و تصمیم دادگاه برواگذاری عین مال مدیون بداین که در حقیقت تأیید صحت عملیات اداری مأمورین اجرا و تکمیل آن میباشد از تصمیمات اداری است کما اینکه مأمورین اجرای ثبت هم در تعقیب عملیات اجرائی خود مستقلاً نسبت بواگذاری عین مال مدیون بداین اقدام مینمایند و پرونده اجرائی را مختومه میسازند.

علاوه بر این حکم ماهوی با توجه بماده ۱۰۴ قانون آئین دادرسی مدنی آنچنان رائی است که جزاً یا کلاً قاطع دعوی باشد و درمورد اقدامات اجرائی دعوائی اقامه نمیشود و با رعایت ماده ۷۰ آئین دادرسی مدنی عرضحالی تقدیم نمیکردد تا رسیدگی قضائی و صدور حکم ماهوی را ایجاب نماید.

و همانطور که محاکم دادگستری علاوه بر رسیدگی قضائی و صدور حکم ماهوی -

حکم تملیک

امور اداری پرونده‌ها را هم انجام و یا نسبت با اقدامات مأمورین دفتری اعمال نظارت مینمایند در مورد عملیات اجرائی هم نظارت اداری محاکم اعمال میشود و بنابراین تصمیم دادگاه در واگذاری عین مال مدیون بدین از تصمیمات اداری محسوب میشود و نسبت به چنین تصمیمی نمیتوان عنوان حکم اطلاق نمود.

راجع بناده ۷۲۹ قانون اصول محاکمات حقوقی هم این دسته عقیده دارند که چون شخص ثالث با اقامه دعوی و تقدیم دادخواست رسیدگی را تقاضا مینماید محاکم دادگستری با رعایت ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی مکلف بر رسیدگی و صدور حکم و قطع و فصل دعوی خواهند بود و مقایسه این مورد با موضوع اقدامات اجرائی و واگذاری عین مال مدیون بدین که بدون تقدیم دادخواست و اقامه دعوی صورت میگیرد قیاس مع الفارق است.

تردید نیست که در هر یک از این دو نظریه شکایت مدیون نسبت با اقدامات و عملیات مأمورین اجرا قابل توجه و رسیدگی است النهایه طرفداران نظریه اول عقیده دارند که اگر شکایت مدیون قبل از واگذاری عین مال بدین واصل گردد دادگاه بشکایت مزبور رسیدگی و در صورت دارا بودن شکایت دستور تجدید عملیات اجرائی را صادر میکند و در صورتیکه شکایت وارد تشخیص نشود حکم تملیک صادر میگردد.

و اگر شکایت بعد از واگذاری عین مال بدین واصل شود این شکایت بمنزله اعتراض محکوم علیه غایب بر حکم غیابی است و بقاعده « الغائب علی حجتہ » باید با اعتراض مزبور رسیدگی گردد ولی طرفداران نظریه دوم قائل بتفصیل گردیده و معتقدند که شکایت مدیون اگر قبل از واگذاری عین مال مدیون واصل گردد قابل رسیدگی است والا اثری نخواهد داشت.

بر نظریه هریک از این دو دسته ایراداتی وارد است از جمله اینکه ماده ۶۹۰ قانون اصول محاکمات حقوقی تصمیم دادگاه در واگذاری عین مال مدیون بدین را حکم بامری که قابل اعتراض و پژوهش و فرجام باشد ندانسته و حتی بتصمیم دادگاه در این مورد عنوان حکم اطلاق ننموده است.

هم چنین تصمیم دادگاه در واگذاری مال مدیون بدین با حکمی که در دعوی شخص ثالث بر طبق ماده ۷۲۹ قانون اصول محاکمات حقوقی صادر میشود تفاوت دارد و نیز رسیدگی دادگاه با اقدامات دایره اجرا و تشخیص صحت و سقم اقدامات مزبور را نمیتوان رسیدگی اداری محسوب داشت.

کیفیت مختومه شدن پرونده‌های اجرائی ثبتی هم در این مورد ملاک عمل نخواهد بود زیرا در این نوع موارد مدیون میتواند بادعای بطلان ابلاغ اخطاریه‌ها و غیره در مقام اقامه دعوی برآمده و بالتیجه بطلان سند واگذاری مال خود را بدین ثابت نماید. قدر مسلم این است که تصمیمات و دستورات اداری محاکم مانند صدور اجرائیه و دستور تعیین وقت رسیدگی یا تبادل لوایح و امثال آن با تصمیمات قضائی محاکم تفاوت کلی دارد.

حکم تعلیک

بعبارت دیگر تصمیمات اداری محاکم را رئیس یا متصدی دادگاه باعتبار سمت مدیریت خود اتخاذ میکند و این تصمیمات با مورد اختلاف متداعین ارتباطی ندارد و در حل و فصل خصومت بی تأثیر است ولی تصمیمات قضائی محاکم مانند صدور حکم یا قرار تأمین خواسته یا ابطال عرضحال و یا الغاء قرار تأمین که بدرخواست مدعی یا مدعی علیه با رعایت ماده ۱۵۴ قانون آئین دادرسی مدنی بصورت حکم یا قرار اتخاذ میشود مستقیماً با مورد اختلاف متداعین مرتبط است.

هکذا راجع بواگذاری مال مدیون بداین موضوع ماده ۶۹۰ قانون اصول محاکمات حقوقی میتوان چنین نتیجه گرفت :

که هرچند دعوائی در این خصوص اقامه نمیشود و عرضحالی تقدیم نمیگردد ولی چون اقدامات اجرائی در تعقیب دعوائی که بصدور حکم قطعی منتهی شده برای وصول محکوم به صورت میگیرد و وصول محکوم به هدف اصلی و منظور غائی دائن در اقامه دعوی است.

و تشخیص صحت و سقم اقدامات اجرائی از کیفیت ابلاغ اخطاریه ها و غیره همچنین رسیدگی بتقاضای داین (محکوم له) که عین مال باو واگذار شود از اموری است که مورد رسیدگی قضائی دادگاه واقع میشود و بقطع و فصل اختلاف منتهی میگردد. لذا بمستفاد از مجموع مواد قانونی که مورد اشاره واقع گردید و با استفاده از روح مواد قانون آئین دادرسی مدنی - تصمیم دادگاه در مورد واگذاری عین مال مدیون بداین حکم ماهوی محسوب میشود و چنین حکمی با رعایت مقررات قانون آئین دادرسی مدنی قابل اعتراض و پژوهش و فرجام است.

اخیراً هیئت عمومی دیوان عالی کشور تصمیم محکمه بدایت را در مورد واگذاری عین مال مدیون بداین که برطبق ماده ۶۹۰ قانون اصول محاکمات حقوقی اتخاذ شده حکم ماهوی شناخته و رویه قضائی ایجاد کرده است هرچند که رأی هیئت عمومی دیوان کشور برطبق قانون وحدت رویه قضائی اتخاذ نشده تا برای محاکم تالی لازم الاتباع باشد ولی چون هیئت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص مورد اظهار نظر نموده لذا مادام که رویه قضائی مزبور بموجب رأی هیئت عمومی تغییر نیافته باشد آرائی که از محاکم تالی برخلاف رأی هیئت عمومی صادر شود مورد نقص واقع خواهد شد.